



محمود اعتماد زاده

Mahnaaz's Website

Mahnaaz's Website

به آدین

محمود اعتماد زاده در بیست و سوم دی ماه سال ۱۲۹۳ خورشیدی در کوی خمران چهل تن رشت، در یک خانواده "بازرگان - خرده مالک" به دنیا آمد.

(خمر بر وزن همر به ضم خا و کسر میم به معنی کوزه گر. پس کوی خمران یعنی محله کوزه گران)

تا پایان تحصیل دوره دبستان در همان شهر ماند و سپس در اواخر تابستان ۱۳۰۶ همراه خانواده به مشهد کوچید. سه سال اول دوره متوسطه را در آنجا گذراند. آنگاه به تهران آمد و تحصیلات خود را در این شهر ادامه داد. در شهریور ۱۳۱۱ همراه گروهی که بورسیه دولت بودند، برای تحصیل در رشته مهندسی و ریاضیات به فرانسه رفت و شش سال و چند ماه در آنجا اقامت کرد، اما علاقه او به ادبیات سبب شد که بیشتر وقت خود را صرف آثار ادبی کند. خود نوشته است که "وقتم را با شور و کنجکاوی به خواندن آثار ادبی و تا اندازه ای فلسفی یا تاریخی می گذراندم".

در دی ماه ۱۳۱۷ به ایران بازگشت و با عنوان ستوان دوم مهندس وارد نیروی دریائی شد و به خرمشهر رفت. دو سال و نیم در آنجا بود و در تیر ماه ۱۳۲۰ با درجه سروانی

به انزلی منتقل شد. "مدیر تعمیرگاه نیروی دریائی شمال. عنوان دهن پرکن اما پاک میان تهی".

در این زمان، یعنی در بحبوحه جنگ دوم جهانی، قوای شوروی و انگلیس، ایران را از دو سو اشغال و پاره ای شهرها از جمله انزلی را چند بار بمباران کردند. اعتماد زاده در روز چهارم شهریور ۲۰ بر اثر بمباران به سختی مجروح شد. او را به بیمارستانی در رشت منتقل کردند و کار به قطع دست و بازوی چپش کشید. هنوز زخم پای چپش بهبود نیافته و ترکش بمب بیرون آورده نشده بود که او را مخفیانه به تهران رساندند تا به عنوان اسیر جنگی گرفتار ارتش سرخ نشود. اما او کمی بعد اسیر تفکر سرخ شد و شاید تا به آخر عمر عاشقانه در آن ماند.

در همان دوره ای که در خرمشهر می زیست ترجمه "نامه سان میکل" را آغاز کرد اما این کار تا شانزده سال به صورت نیمه تمام باقی ماند.

"اندیشه و احساس"

در سالهای پس از شهریور ۲۰ بود که او به قول خودش "در اندیشه و احساس" به جنبش جهانی کارگری پیوست و پس از ترک ارتش، عضو حزب توده ایران شد. در خرداد ۱۳۲۳ ارتش را ترک گفت و به عنوان دبیر ریاضی و فیزیک به وزارت فرهنگ یا همان آموزش و پرورش کنونی انتقال یافت.

به آذین در سال ۱۳۲۲ یا ۲۳ به عضویت حزب توده در آمد ولی برخلاف بسیاری از توده ای های روشنفکر آن زمان که بعدها راه و رسم آن حزب را ترک کردند، تا به پایان توده ای ماند و این حزبی شدن و توده ای شدن، بر تمام ادوار زندگی اش تأثیر مستقیم گذاشت چنانکه خاطرات او که زیر عنوان "از هر دری ... " منتشر شده، نشان می دهد که در سال ۵۶ که نطفه انقلاب ایران آهسته آهسته بسته می شد، او در تمام حرکات، چارچوب ایدئولوژیک خود را پیش می برد و سر انجام راهی برلین شد تا با کیانوری دیدار کند.

پس از انقلاب نیز زیر تأثیر همین افکار بود که سر انجام از کانون نویسندگان ایران که خود از بنیان گذاران آن بود و دو دوره در هیأت دبیران آن فعالیت داشت، جدا شد و به عبارت بهتر، به همراه عده دیگری از همفکران خود از کانون انشعاب کرد و "شورای نویسندگان و هنرمندان" را بنیاد نهاد.

نام مستعار "به آذین" را محمود اعتماد زاده از سال ۱۳۲۲ برگزید. برای آنکه در آن زمان افسر نیروی دریایی بود و نمی توانست با نام واقعی خود قلم بزند. خود توضیح داده است که الگوی او در این نام گذاری واژه "به‌دین" بوده است که زردشتیان ایران بدان شناخته می شوند". آذین همان آیین است به معنای دین. "به آذین" نیز همتای "به‌دین". اما پذیرش این نام به هیچ رو از سر ایمان به دین آریایی زردشت نبود. هر چند که تعهدی آرمانخواهانه با خود داشت".



هر چند به آذین در "از هر دری ... " دعوی آزادی می کند اما تا مغز استخوان پیرو و مطیع حزب توده مانده بود و همین وابستگی و دلبستگی به حزب بود که سرانجام سر و کارش را با زندان جمهوری اسلامی انداخت. او چنانکه خود نوشته است از شصت و هشت سالگی تا هفتاد و شش سالگی را در زندان گذرانده است. در دوره پهلوی نیز همواره در خطر دستگیری قرار داشت و مشهور بود که هر از گاهی به همسرش می گفت "پتوی مرا حاضر کنید". به این ترتیب همواره یا منتظر زندان بوده و یا در خود زندان.

به آذین از یک سو می کوشید تا به عنوان یک شخصیت سیاسی برجسته در جامعه مطرح شود و از سوی دیگر از اوان جوانی به عنوان یک شخصیت ادبی و فرهنگی در جامعه شناخته شده بود

زندگی به آذین دارای دو وجه مشخص و متمایز از هم است. از یک سو می کوشید تا به عنوان یک شخصیت سیاسی برجسته در جامعه مطرح شود و از سوی دیگر از اوان جوانی به عنوان یک شخصیت ادبی و فرهنگی در

جامعه شناخته شده بود.

شخصیت ادبی و فرهنگی به آذین نخست به شکل نویسندگی ظاهر ولی اندک اندک و با گذشت روزگار در شکل مترجمی تثبیت شد. نخستین اثر او که به صورت مجموعه داستان و با عنوان "پراکنده" منتشر شد (۱۳۲۳) به مضمون های جنسی و عرفانی می پرداخت و تا حد زیادی جنبه رمانتیک داشت و از لفاظی و کلمات آهنگین انباشته بود. در کتاب بعدی که "به سوی مردم" نام گرفت، به آذین به موضوعات اجتماعی روی آورد اما به قول حسن میر عابدینی در "صد سال داستان نویسی ایران" در این کتاب نیز زبان نویسنده از تصنعی خود نمایانه لطمه دیده است.

نخستین رمان

"دختر رعیت" نام نخستین رمان به آذین است که در سال ۱۳۳۱ منتشر شد. در این رمان نویسنده به جنبش جنگل می پردازد و نخستین تلاش ها را برای خلق یک رمان تاریخی و واقع گرای فارسی به کار می بندد. در این رمان دو مضمون در کنار هم پیش می روند. نهضت جنگل و داستان زندگی صغرا دختر رعیت در خانه ارباب.

به آذین از کودکی و نوجوانی با روابط ارباب و رعیتی و رفتار اربابان با زیر دستان روستائی آشنائی یافته بود. رمان "دختر رعیت" حاصل همین آشنائی هاست.

«نقش پرند» که در سال ۱۳۳۵ منتشر شد به قول خود او آزمایشی در ادامه حکایت پردازی کوتاه زبان فارسی بود که نمونه پرآوازه آن "گلستان" سعدی است اما منتقدین آن را آزمایشی دیر هنگام می دانند که در آن بیشتر به نشان دادن و به رخ کشیدن احاطه خود به زبان فارسی پرداخته و در وصف زیبایی های زندگی غزل سرائی کرده است.

دو فصل از رمان "خانواده امین زادگان" نیز در سال های ۳۶ و ۳۷ در مجله صدف منتشر شد که ادامه نیافت. خود او در این باره نوشته است که "... آنچه مرا از پیگیری آزمون دختر رعیت و از ادامه خانواده امین زادگان باز داشت، فشار تنگدستی و لزوم تأمین زندگی خانواده بود. در آن زمان آثار نویسندگان ایرانی کمتر خواننده می یافت و به

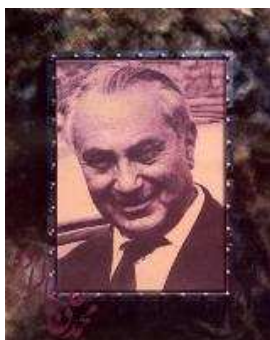
اندازه بخور و نمیر هم در آمدی نداشت. بیکار بودم. ناگزیر پیشنهاد ترجمه "بابا گوریو" اثر بالزاک را در برابر هزار تومان پذیرفتم و یک ماهه کار را تحویل دادم. گشایشی بود. سپاس گزارم".

به هر حال این واقعیت دارد که تنگدستی و تلاش برای امرار معاش مشکل دائمی وی بوده است. در مصاحبه با روزنامه شرق که در سالهای آخر عمر او منتشر شد، اشاره کرده است که تمام عمر زیر فشار تلاش معاش بوده و از این رو پیوسته با شتاب نوشته و فرصت بازنگری نداشته است. همچنین در گفتگو با بهزاد موسائی در فرهنگ و توسعه (شماره ۵۱ بهمن ۸۰) می گوید: «گرایش من به ترجمه رمان، گذشته از ارزش ادبی آن و ذوقی که همواره بدان داشته ام، از ناچاری بوده است. می بایست برگردان اثری کم و بیش پر حجم را که می توانست مقبول خوانندگان افتد هرچه زودتر به ناشر بدهم و از این راه زندگی خانواده ام را تأمین کنم».

ترجمه آثار

مجموعه داستان های "مهره مار" و "شهر خدا" به ترتیب در سالهای ۱۳۴۴ و ۱۳۴۹ منتشر شدند، زمانی که به آذین حضوری قابل توجه در عرصه ادبیات ایران داشت و به عنوان مترجم آثار بالزاک و رومن رولان شناخته شده بود. پیامی که در داستان "مهره مار" نهفته حاصل آشنائی به آذین با مارکسیسم و درک او از سرمایه و سرمایه داری است.

جمال میر صادقی در باره پیام این داستان نوشته، مقصود این است که: وصلت انسان با سرمایه، فساد و نابودی به دنبال می آورد.



میر صادقی

اما آنچه مایه شهرت به آذین شد، ترجمه های او بود، نه نوشته ها. اساسا صاحب خلاقیت فوق العاده ای نبود اما در برگردان خلاقیت ها پشتکار و اصرار و مهارت داشت. ترجمه ژان کریستف و دن آرام شهرتی نصیب وی کرد که هرگز دختر رعیت و مهره مار نکرده بود.

جمال میر صادقی در "ادبیات داستانی" می نویسد: «شهرت به آذین بیشتر مرهون ترجمه رمان های بزرگ و کلاسیک است که انجام داده، ذوق و سلیقه او برای انتخاب این رمان ها که هر کدام در حد خود شاهکاری است و نثر سلیس و محکم و دقیق او در ترجمه این کتاب ها، زبانزد خاص و عام است.

رمان های "ژان کریستف" اثر رومن رولان و "بابا گوریو" و "چرم ساگری" نوشته بالزاک و "دن آرام" اثر شولوخف و "اتللو" اثر شکسپیر از جمله ترجمه های اوست که در واقع خدمت بزرگ به آذین به دنیای فرهنگ و ادب ماست».

به غیر از داستان ها و ترجمه ها، به آذین نوشته های دیگری دارد که باید آن را بخشی از خاطرات او به حساب آورد. پس از رهائی از زندان شاه "مهمان این آقایان" را در قالب رمان نوشت که چاپ اول آن در سال ۱۳۵۲ در آلمان منتشر شد و مانند "از هر دری... " گزارشی از زندگی نویسنده است.

زمانی که فریدون تنکابنی به دلیل انتشار "یادداشت های شهر شلوغ" بازداشت شد، (اواخر دهه ۴۰) کانون نویسندگان ایران با صدور اعلامیه ای آزادی او را خواستار گردید و به آذین به عنوان یکی از دبیران کانون و امضا کننده آن بیانیه دستگیر شد و چهار ماه در زندان قزل قلعه، شهربانی و قصر گذراند. "مهمان این آقایان" شرح دوران زندان اوست.

"از هر دری... " در واقع خاطرات سیاسی به آذین است که دو جلد آن چاپ شده و جلد سوم تا هفتم آن مجوز انتشار نگرفته است. به آذین خود در فصلنامه "گیلان ما" (شماره

تابستان ۱۳۸۰) نوشته است که: «جلد های چهارم و پنجم و ششم و نیز نوشته دیگری که می توان آن را جلد هفتم "از هر دری ..." به حساب آورد، همچنان تا کنون به صورت دست نویس نزد من مانده اند». ... هر یک از این دو کتاب به گونه ای گزارشی است از برخی مقاطع زندگی من. اگر تصویری از واقعیت روزگار می دهند، خودم را نیز به تصویر می کشند. نمی گویم به تمامی و از همه جهات ولی راست و بی بزرگی».

"نطه خاص"

به غیر از نوشته ها و ترجمه های معروف خود، به آذین مدتی نیز به کار روزنامه نگاری پرداخت. از جمله در دهه ۳۰ مدتی عضو تحریریه مجله صدف - و در عمل سردبیر آن - بود. در همان دوران بود که چند داستان کوتاه و دو فصل از رمان نیمه کاره "خانواده امین زادگان" را منتشر کرد. در دهه ۴۰ نیز زمانی سردبیر "کتاب هفته" شد که احمد شاملو شاعر نامدار ایران آن را بنا گذاشته بود. اما اهل قلم خاطرات خوشی از سردبیری به آذین در این نشریات ندارند.

شاملو حکایت کرده است زمانی که کارش با مدیر کتاب هفته به جای باریک کشیده بود، یک روز که به کتاب هفته رفته به آذین را بر پشت صندلی خود یافته که به او می گفت اگر نوشته ای داشته باشم می تواند برای چاپ به او ارائه کند! نجف دریابندری نیز برای من حکایت می کرد که «آن وقت ها که به آذین "صدف" را اداره می کرد، داستانی ترجمه کرده بودم از جان گالزورثی. به آذین به وسیله آقای محبوب پیغام فرستاده بود که مطلبی بهش بدهم. من این داستان را فرستادم. چاپ نشد، تنها نسخه ای هم بود که داشتم، از بین رفت. پرسیدم چرا چاپ نشد محبوب گفت که به آذین با مضمون داستان مخالف بود».

جالب آنکه صفدر تقی زاده نیز داستانی به همین مضمون برای نگارنده حکایت کرده که برای او و دوست همکارش محمدعلی صفریان در ارتباط با به آذین و مجله صدف اتفاق افتاده است. اما گویا صریح تر از همه، داوری ابراهیم گلستان باشد که در مصاحبه ای با قاسم هاشمی نژاد برای روزنامه آیندگان که بعدها در کتاب "گفته ها" منتشر شد، به آذین

را «آدمی شریف اما پرت و بکلی پرت از مرحله» معرفی می کند. قضیه به داستان "لنگ" برمی گردد که وقتی در سال ۱۳۲۴ چاپ شد (و بعدها در مجموعه "شکار سایه" آمد) به آذین با همان دیدگاه ایدئولوژیک نقدی بر آن نوشت. گلستان می گوید و می گوید و به اینجا می رسد که «... اما به هر حال غنیمت بود و غنیمت است تماشای یک آدم صادق، هرچند بد دهن، هرچند بی منطق، هرچند خشکه مقدس، هر چند مطلقاً پرت».

با آنکه به آذین در مصاحبه با امیر حاجی زاده (روزنامه شرق ۱۱ آبان ۸۲) تأکید می کند که «من سر سپرده هیچ نحله ای نیستم»، اما حکایات بسیاری نظیر آنچه نمونه وار آمد از سوی روشنفکران درباره سرسپردگی او به "نحله خاص" و نیز حرکات و فعالیت های او پس و پیش از انقلاب اسلامی جای زیادی برای انکار سرسپردگی باقی نمی گذارد.

شاید به همین دلیل بود که دوره ای که به آذین "کتاب هفته" را اداره می کرد، دوره سقوط شمارگان این نشریه پربار آن زمان به حساب می آید. نشریه ای که با سردبیری شاملو، اعتبار و تیراژ به هم زده بود و به چاپ آثار نو ادبی جهان می پرداخت، با سردبیری به آذین افت کرد و دیگر هیچگاه، رونق پیشین را باز نیافت.

به آذین پس از آزادی از زندان جمهوری اسلامی کتاب تازه ای به چاپ نسپرد تا خوانندگانش با اندیشه های پایان عمر او آشنا شوند اما در نوشته ای که شاید بتوان آن را زندگی نامه خود نوشت او نامید، در « فصلنامه گیلان ما » (سال اول، شماره سوم، تابستان ۱۳۸۰) نوشته است که:

«در سال های هفتاد که مرا از مرز باور نکردنی هشتاد سالگی گذرانده به نود نزدیکم کرده اند، بیشترین راستای فعالیت اندیشه ام در زمینه عرفان، آنگونه که خود از دریافت بی کرانگی و جاودانگی و یگانگی هستی پنداشته ام، بوده است. در کنار این خار خاز همیشگی اندیشه، البته به کارهای گزارشی و داستانی هم پرداخته ام».

محمود اعتماد زاده (م. الف. به آذین)، نویسنده و مترجم سرشناس ایرانی، روز چهارشنبه دهم خرداد 1385 در تهران درگذشت. وی که مدت ها از نارسایی مزمن تنفسی و آسم و بیماری ریوی رنج می برد، بر اثر ایست قلبی در بیمارستان تهران درگذشته است. وی در هنگام مرگ 92 سال داشت .



مأخذ : بی بی سی

<http://www.mahnaaz.com/>

